

اوپک و نظم نوین جهانی

مریم حایک^۱

چکیده

با فروپاشی نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰ و طرح همزمان «نظم نوین جهانی» توسط سیاستمداران ایالات متحده، جو جدیدی بر فضای بین‌الملل غالب گردید. از آن زمان تا سال ۲۰۰۱ که حادثه ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست و نقطه عطفی در تحولات جهانی ایجاد شد، نظام نوینی جایگزین نظام دو قطبی نشد و جهان در دوره‌ای از گذار و انتقال به سر می‌برد. نظام نوین ایالات متحده نیز که بر اساس ارزش‌ها و ایده‌های آمریکایی تبیین می‌شد، در قالب نهادگرایی امنیتی، اتحادیه‌های اقتصادی، عملیات مخفی و جنگ پنهانی تعقیب می‌گردید. دستیابی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای مدعی قدرت به قدرت برتر، نیاز به برتری نسبی در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی را می‌طلبید. آنچه بیش از همه اهمیت داشت، برتری در عرصه اقتصاد جهانی بود. تلاش جهت دستیابی و یا حفظ این برتری با توجه به تأثیرپذیری فراوان اقتصاد کشورهای فراصنعتی و صنعتی از مسأله تأمین انرژی، نتیجه‌ای جز افزایش اهمیت انرژی و به‌ویژه نفت به عنوان مهم‌ترین حامل انرژی و در نتیجه ارتقا جایگاه سازمان اوپک به عنوان مهم‌ترین و مؤثرترین سازمان اقتصادی جهان سومی که اعضای آن ۸۰ درصد از ذخایر نفتی جهان را در اختیار داشتند، نمی‌توانست داشته باشد.

در این راستا بررسی سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در زمینه انرژی و نفت، خصوصا سیاست‌های این کشور در قالب تعمیق ارتباط استراتژیک با روسیه و

۱. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل ma_hayek@yahoo.com

کشورهای منطقه دریای خزر، نظارت بر سیاست انرژی کشورهای نفت‌خیز علی‌الخصوص کشورهای عرب خلیج فارس، تعیین مستقیم و غیرمستقیم میزان تولید نفت و طبعاً تأثیر مهم آن بر قیمت نفت، اعمال سیاست‌های تحریم اقتصادی علیه برخی از کشورهای مهم تولیدکننده و صادرکننده نفت همچون ایران، عراق و لیبی و انجام اقدامات عملی و تبلیغی مانند انتشار اخبار نادرست در مقاطع زمانی مختلف و تشدید روند جهانی شدن از آغاز دهه ۱۹۹۰ همراه با ایجاد یک بازار جهانی، معرفی اوپک به عنوان یک مجموعه محدودکننده و انحصارگر که دوران آن سپری شده است، به عنوان مهمترین مسائل بین‌المللی موثر بر عملکرد سازمان اوپک در مقطع سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۱، همچنین نحوه تأثیر این مسائل بر عملکرد سازمان و در نهایت جایگاه سازمان اوپک در مقطع نظم نوین جهانی، مجموعه مطالبی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اوپک، نظم نوین جهانی، نظام دو قطبی، ایالات متحده، خاورمیانه.

مقدمه

پایان یافتن جو سنگین نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰، سبب شد تا ترس از شکل‌گیری یک نظام تک قطبی توسط ایالات متحده آمریکا، بر فضای بین‌الملل حاکم گردد. در این بین دولت‌مردان ایالات متحده آمریکا تصمیم گرفتند با طرح «نظم نوین جهانی»، پوششی بر اهداف و مقاصد خود قرار دهند تا بتوانند نظام نوین خویش را که بر اساس ارزش‌ها و ایده‌های آمریکایی تبیین می‌شود، در قالب نهادگرایی امنیتی، اتحادیه‌های اقتصادی، عملیات‌های مخفی و جنگ پنهانی تعقیب نمایند. آنچه مسلم است این که در مقطع سال‌های دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۱ که حادثه ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست و نقطه عطفی در تحولات جهانی ایجاد شد، نظام نوینی برای جایگزین نظام دو قطبی ساقط شده تعریف نشده بود و جهان در دوره‌ای از گذار و انتقال به سر می‌برد. دستیابی ایالات متحده به ویژگی‌های قدرت هژمون، برتری نسبی آمریکا در برابر سایر بازیگران بین‌المللی را می‌طلبید. این برتری می‌بایست در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی ملموس و مشخص می‌بود. آنچه بیش از همه اهمیت داشت برتری ایالات متحده در عرصه اقتصاد جهانی بود. آمریکا از برتری اقتصادی قابل توجهی نسبت به سایر بازیگران صحنه بین‌الملل برخوردار بود، اما حفظ این برتری با توجه به فراهم شدن زمینه‌هایی جهت تبدیل قدرت سیاسی به اقتصادی و غلبه منطق اقتصادی در روابط بین قدرت‌های بزرگ، بسیار دشوار بود. با توجه به

تأثیرپذیری فراوان اقتصاد کشورهای فراصنعتی و صنعتی از مسأله تأمین انرژی و نیاز روزافزون کشورهای مصرف‌کننده عمده جهان مانند ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و چین به واردات انرژی، روابط انرژی میان کشورها نیز بیش از پیش جنبه سیاسی به خود گرفت.

جایگاه مهم انرژی و به‌ویژه نفت در نظام بین‌المللی و نیازی که در سطح جهان به این ماده حیاتی وجود دارد، مصرف‌کنندگان عمده نفت را در به‌کارگیری سیاست‌های هماهنگ و سنجیده جهت دستیابی به برتری در مبادلات نسبت به عرضه‌کنندگان هدایت می‌کرد. از سوی دیگر عرضه‌کنندگان نفت که عمدتاً از کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شوند، برای اجرای طرح‌های توسعه ملی خود احتیاج مبرمی به درآمدهای نفتی خود داشتند. ایالات متحده همواره کنترل رقبای اقتصادی خود در صحنه سیاست بین‌المللی را یکی از اهداف خود بر می‌شمارد با بهره‌برداری از شرایط پیش آمده، همه تلاش خود را برای استفاده از نفت به عنوان یک کالای سیاسی در راستای هدف فوق به کار گرفت. آنچه آمریکا را در جهت رسیدن به اهدافش تقویت می‌کرد معضلی بود که در روابط کشورهای صادرکننده نفت وجود داشت و آن چیزی نبود مگر رقابت‌های سیاسی و مهم‌تر از آن تفکر سیاسی و سیاست‌زدگی که بر مناسبات اقتصادی این کشورها سایه افکنده بود. عضویت کشورهای دارای ذخایر عمده نفتی جهان در سازمان اوپک به‌عنوان مهمترین و مؤثرترین سازمان اقتصادی جهان سومی، ایجاب می‌کرد تا اعضای این سازمان با در اختیار داشتن حدود ۷۰ درصد از ذخایر نفتی جهان از فرصت ایجاد شده در اثر فروپاشی نظام بین‌الملل دو قطبی، عدم استقرار نظامی جایگزین، وابستگی امنیت ملی همه کشورهای جهان به مسأله انرژی، تأثیرگذاری نفت به‌عنوان مهمترین حامل انرژی بر تعاملات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی کشورهای فراصنعتی، صنعتی و در حال توسعه، استفاده نموده و از موقعیت استراتژیک قابل توجهی در سیاست جهانی برخوردار گردند. این مقاله قصد دارد تا به بررسی مجموعه متغیرهای بین‌المللی یا عوامل برون سازمانی مؤثر بر عملکرد سازمان اوپک در مقطع سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۰۱ که به سال‌های نظم نوین جهانی معروف می‌باشند، بپردازد.

۱. سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در زمینه انرژی و نفت

در آغاز دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا توسط گروهی هدایت می‌شد که به استراتژیک‌گراها در حوزه رفتار خارجی آمریکا معروف بودند. این گروه به نسل دهه ۱۹۷۰ در حوزه سیاست خارجی آمریکا متعلق بوده و به نوعی تحت‌تأثیر افکار

افرادی چون کیسینجر و نیکسون قرار داشتند. در آن مقطع، سیاست خارج ایالات متحده برای مقابله همه جانبه در برخورد با تهدیدات و چالش‌های اتحاد جماهیر شوروی تنظیم می‌شد. طبیعت نظام دو قطبی ایجاد می‌کرد که تصمیم‌گیران و سیاستگذاران برای تأمین امنیت ملی و بین‌المللی با انجام اقداماتی، چالش‌های ناشی از کارکرد گروه رقیب را به حداقل برسانند. بر این اساس مبنای رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی ایالات متحده در برخورد با اتحاد جماهیر شوروی تنظیم می‌شد و تصمیم‌گیران به گونه‌ای جدی و همه جانبه آن را مورد پیگیری قرار می‌دادند. در نتیجه این روند، سیاستگذارانی که از نگرش استراتژیک گراها در حوزه سیاست خارجی برخوردار بودند، جایگاه مطلوب‌تری نیز داشتند.

پس از پایان یافتن نظام دو قطبی گروهی از این افراد همانند جیمز بیکر، لورنس ایگل برگر و ادوارد جرجیان به‌عنوان آخرین بازمانده‌های گروه‌های استراتژیک‌گرا در قدرت باقی ماندند. از سال ۱۹۹۳ که با قدرت رسیدن گروه جدیدی که عمدتاً به مجموعه‌های «اسرائیل محور» توجیه و مهم‌ترین ویژگی این گروه توجه وارد شدند. مهم‌ترین ویژگی این گروه توجه به «منطقه‌گرایی» بود، زیرا در این مقطع، نظام دو قطبی کارکرد هویت خود را از دست داده بود و گروه‌هایی از کارکرد بالاتری برخوردار بودند که متناسب با شرایط جدید ساختاری و کارکردی ایالات متحده، در صدد مهار مسائل و بحران‌های منطقه‌ای که منافع ایالات متحده را در حوزه‌های مختلف به چالش می‌کشیدند، بر می‌آمدند.

در نتیجه شکل‌گیری شرایط نوین بین‌المللی، تصمیم‌گیران حوزه سیاست خارجی آمریکا در کابینه کلینتون که عمدتاً به گروه مداخله‌گرایان منطقه‌گرا تعلق داشتند، استراتژی ایالات متحده را جهت مقابله مؤثر با چالش‌های منطقه‌ای شکل دادند. از جمله این افراد می‌توان به آنتونی لیک مشاور امنیت ملی کلینتون اشاره کرد. لیک «استراتژی گسترش» را برای توسعه مداخله‌گری ایالات متحده به کار گرفت. پاتریک کلاوسون، وارن کریستوفر، مادالین آلبرایت، دنیس راس، پروت، تالبوت و مارتین ایندایک از دیگر افراد مؤثر در سیاستگذاری خارجی ایالات متحده در مقطع ریاست جمهوری کلینتون بودند. این افراد و سایر گروه‌های مؤثر در سیاستگذاری خارجی ایالات متحده، کلیه حوزه‌های استراتژیک جهانی را برای مداخله‌گری ایالات متحده ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. با روی کار آمدن جورج واکر بوش (بوش پسر) و همکاران او در زمینه سیاست خارجی که شامل افرادی چون دیک چنی، گالین پاول، دونالد رامسفلد، جرج تنت و کاندالیزا می‌شوند، به اتخاذ سیاست مداخله‌گرایانه در

چارچوب دکترین اقدام پیشگیرانه پرداختند. به عبارتی اساس سیاست امنیت ملی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم و دهه نخست قرن بیست و یکم «مدیریت استراتژیک بحران» بوده است. این استراتژی بر دو الگوی کلی پایه‌گذاری شده است: الگوی ابزار نظامی و الگوی اقتصادی.^۱

تحركات و اقدامات آمریکا در هر دو زمینه، مبتنی بر یک رشته علایق و هدف‌های ویژه منطقه‌ای است. این مسأله مبتنی بر اصل منافع ملی در مبحث سیاست خارجی و روابط بین‌الملل است. در سیاست خارجی اصلی وجود دارد مبنی بر اینکه همواره رفتار متقابل کشورها متوجه هدف یا هدف‌هایی است. به عبارتی این هدف‌ها بخشی از «منافع ملی» کشورها را در روابط با سایر کشورها و تحركات منطقه‌ای و بین‌المللی تشکیل می‌دهند. آمریکا نیز به عنوان یک ابرقدرت از دیدگاه سیاست خارجی دارای منافع ملی تعریف شده‌ای است که در جهت دستیابی به آنها اقدام می‌کند. ایالات متحده در اجرای هر دو الگوی نظامی و اقتصادی، منطقه خاورمیانه و خلیج فارس را مرکز توجهات خود قرار داده است.^۲

در این رابطه پلترو معاون سابق وزارت امور خارجه آمریکا در کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا اعلام کرد منطقه خلیج فارس برای آمریکا یک منطقه استراتژیک است و منافع آمریکا در این منطقه حیاتی است. به اعتقاد پلترو، اعمال سیاست اقتصادی آزاد، ضامن منافع آمریکا و حافظ امنیت و ثبات در منطقه است.^۳

زمانی که جورج بوش دکترین نظم نوین را مطرح کرد، منطقه خاورمیانه را به عنوان اولین میدان تحقق این طرح دانست. توجهات ایالات متحده به منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بواسطه موقعیت ممتاز و حساس این منطقه از جهات گوناگون استراتژیک و ژئوپلیتیک، اقتصادی، مالی و سیاسی است. در میان عوامل ممتازکننده منطقه خاورمیانه، وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در این منطقه به عنوان اصلی‌ترین عامل علاقه منطقه‌ای آمریکا مطرح می‌باشد. مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه دولت کلینتون نیز یکی از اهداف حیاتی سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد را دسترسی امن به نفت خلیج فارس عنوان می‌کرد.^۴ با توجه به ارزش کنونی نفت برای کلیه کشورها، خصوصاً

۱. موحدی، ۱۳۸۳.

۲. اسدی، ۱۳۸۱.

۳. فصلنامه خاورمیانه، پاییز ۱۳۷۳.

۴. موحدی، ۱۳۸۴.

کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه، روابط بین‌الملل را به نوعی نیازهای نفتی تعیین می‌کند و به عبارتی دیگر، نفت هر جهت‌دهی به مکانیسم‌های روابط بین‌الملل، به میزان قابل توجهی موثر می‌باشد. به گفته ریچارد نیکسون امروزه نفت «خون صنعت مدرن» و «یک ارزش استراتژیک» است. وجود دو سوم کل ذخایر شناخته شده نفت جهان، همچنین قرار داشتن بیش از ۸۰ درصد کل ذخایر نفتی سازمان اوپک در خاورمیانه، در کنار توجهات بیش از حد ایالات متحده به این منطقه، بیانگر جایگاه و درجه اهمیت نفت در سیاست انرژی ایالات متحده است.^۱

در پی تجاوز عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، طرح دکترین نظم نوین جهانی در آغاز دهه ۹۰ از سوی جورج بوش ریاست جمهوری ایالات متحده، محملی جهت متهم ساختن هر جریان مخالف با عامل اصلی بی‌نظمی جهان یعنی آمریکا، از سوی این کشور فراهم ساخت. چنانچه هر یک از دیدگاه‌های مطرح در رابطه با نظم نوین جهانی، اعم از دیدگاه معتقد به ایجاد یک نظام تک قطبی، ایجاد یک نظام چند قطبی و یا ایجاد یک نظام سه قطبی را در رابطه با اهداف ایالات متحده قاطع بدانیم، نیاز به حفظ و یا جلوگیری از سیر قهقراپی قدرت اقتصادی آمریکا در نظام جهانی ضروری می‌نمود و این ضرورت جز با سلطه و اداره منابع مهم اقتصادی جهان، به‌ویژه ذخایر نفت، تحقق نمی‌یافت.

این امر در کنار کاهش میزان ذخایر ثابت شده ایالات متحده، کاهش تولید نفت و افزایش میزان مصرف در این کشور مجموعه مسائلی بود که نیاز به اتخاذ یک سیاست انرژی فعال جهانی را در جهت تسلط بر مهمترین منابع انرژی جهانی یعنی نفت می‌طلبید. در این راستا ایالات متحده تلاش نمود تا در مقطع نظم نوین جهانی با اتخاذ سیاست‌هایی نظیر:

- الف. تعمیق دوستی استراتژیک با روسیه و کشورهای منطقه دریای خزر؛
- ب. نظارت بر سیاست انرژی کشورهای نفت خیز علی‌الخصوص کشورهای عرب خلیج فارس؛
- ج. تعیین مستقیم و غیرمستقیم میزان تولید نفت و طبعا تاثیر مهم آن بر قیمت نفت از طریق برخی از تولیدکنندگان مهم نفت از جمله عربستان سعودی و کویت؛
- د. اعمال سیاست‌های تحریم اقتصادی علیه برخی از کشورهای مهم تولیدکننده و صادرکننده نفت همچون ایران، عراق و لیبی؛

۱. موحدی، ۱۳۸۳

و. انجام اقدامات عملی و تبلیغی مانند انتشار اخبار نادرست در مقاطع زمانی

مختلف؛

در جهت تضعیف بازار نفت و تضعیف سازمان اوپک عمل کرده و سیاست‌های نفتی جهان را در جهت منافع خویش جهت‌دهی کند. در ذیل به توضیح یکی از مهمترین این سیاست‌ها یعنی سیاست ایالات متحده آمریکا در برابر کشورهای منطقه دریای خزر می‌پردازیم:

سیاست ایالات متحده آمریکا در برابر کشورهای منطقه دریای خزر

به دنبال پایان یافتن تضاد ایدئولوژیک میان دو حوزه شرق و غرب، ماهیت نظم جدید، ضرورت حضور آمریکا در منطقه دریای خزر را برای برآوردن ضرورت‌های برخاسته از معادله جدید قدرت، اجتناب ناپذیر می‌نمود. ملاحظات سیاسی، نیازهای اقتصادی، الزامات نظامی و تفکرات استراتژیک آمریکا، این کشور را ملزم به ایفای نقشی غیرسنتی در این منطقه ساخت.

منابع عظیم نفت و گاز کشورهای حوزه دریای خزر و موقعیت راهبردی کشورهای حوزه قفقاز و آسیای مرکزی از چنان اهمیتی برخوردارند که تصمیم‌گیرندگان سیاست آمریکا، توسعه حوزه امنیتی به این منطقه را در مقطع نظم نوین در دستور کار خود قرار دادند.

حضور در منطقه دریای خزر برای آمریکا در راستای توسعه حوزه نفوذ سیاسی و تثبیت اقتدار نظام جهانی مبتنی بر نظام آمریکایی بر پایه دو محور موازی و هم‌بستر شکل گرفت، نخست تعمیق دوستی استراتژیک با روسیه در بطن رقابت اجتناب‌ناپذیر سیاسی و نفتی در حوزه شمالی دریای خزر، و دوم فزون‌تر نمودن حضور نظامی، نفوذ سیاسی، تاثیرگذاری اقتصادی و بهره‌برداری از منابع عظیم نفت و گاز کشورهای منطقه. نگاه استراتژیک آمریکا به روسیه به‌عنوان بزرگترین تولیدکننده نفت غیر اوپک که از قابلیت تولید بیش از ۱۰ میلیون بشکه در روز برخوردار می‌باشد، از نقش کلیدی در سیاست‌های آمریکا برای تعدیل قدرت و انحصار سازمان اوپک برخوردار بود. در کنار روسیه، نفت آذربایجان، تاجیکستان و قزاقستان نیز در تعدیل سیاست‌های اعضای اوپک و قیمت واقعی نفت اهمیتی به سزا داشت. با توجه به اینکه شصت و پنج درصد ذخایر نفت دنیا در منطقه خاورمیانه قرار دارد و در این میان حدود بیست و پنج درصد از ذخایر جهان در اختیار یکی از اعضای سازمان اوپک یعنی عربستان سعودی است، دولت آمریکا نفت دریای خزر را که در آن زمان در حدود دویست میلیارد بشکه برآورد می‌شد،

جایگزین بسیار مطلوبی برای تعدیل قدرت سازمان اوپک می‌دانست. تلاش ایالات متحده جهت ایجاد خطوط لوله شرقی - غربی برای انتقال نفت این منطقه به بازار آزاد، همچنین حمایت‌های این کشور از ایجاد خط لوله غیراقتصادی اما پر اهمیت سیاسی باکو - تفلیس - جیهان در این راستا می‌باشد.^۱

۲. تشدید روند جهانی شدن

با شدت یافتن روند جهانی شدن از آغاز دهه ۱۹۹۰، بازارهای جهانی و تضعیف دولت - ملت به‌عنوان دو جنبه مهم جهانی شدن، سبب شده‌اند تا بازاری بدون محدودیت، با یک نیروی مقاومت ناپذیر و خردکننده ایجاد شود. بازاری که مرزها را در می‌نوردد، قدرت دولت‌های ملی را جهت تنظیم اقتصاد و اخذ مالیات سست می‌کند، کنترل نرخ بهره‌های بانکی و نرخ ارز را دشوار می‌سازد، شکاف ثروت میان کشورها و درون کشورها را افزایش می‌دهد، استانداردهای نیروی کار را کاهش می‌دهد و سرانجام اینکه اجازه نمی‌دهد تا ملت‌ها سرنوشت اقتصادی خود را تعیین کنند. هیچ نیرویی وجود ندارد که بتواند مانعی فراروی زیاده‌روی‌های این بازار ایجاد کند و این خطری جدی است که از پیامدهای مهم جهانی شدن است. در نتیجه گسترش لجام گسیخته بازار جهانی، دیگر دولت‌ها قادر به تنظیم دلخواه اقتصادهای ملی خود نخواهند بود. در چنین اقتصادی که تحت کنترل سرمایه‌داران و شرکت‌های چند ملیتی در سطح جهان است، کنترل و تنظیم سیاسی - ملی امری غیر ممکن می‌باشد.^۲

این وضعیت اهداف و عملکرد اوپک را از دو جهت تحت تأثیر خود قرار داده و می‌دهد. نخست آنکه اوپک به‌عنوان یک مجموعه کنترل‌کننده و تنظیم‌کننده بازار به‌عنوان عاملی محدودکننده و انحصارگر معرفی می‌شود که دوران کاربرد آن سپری شده است. جنبه دیگر تأثیر جهانی شدن بر اوپک، که شاید بتوان از آن تحت عنوان فرصتی برای این سازمان نام برد ناشی از تأثیر یکپارچه شدن و تقسیم کار اقتصاد جهانی بر اقتصاد کشورهای عضو اوپک می‌باشد. در این رابطه آشکار است که کشورهایی که بیشتر و سریع‌تر به روند ادغام پرداخته‌اند، ناچارند در سرمایه‌گذاری‌های نفتی، سیاست‌های تولید و قیمت‌گذاری و نظایر آن نیز مانند سایر بخش‌های اقتصادی خود، قواعد و ضوابط بین‌المللی را بپذیرند و این امر بر نحوه موضع‌گیری و عملکرد ایشان در

۱. دهشمار، ۱۳۸۲.

۲. بهروزی فر، ۱۳۸۰.

سازمان در ارتباط با مسایل بازار نفت تاثیرگذار بوده است.^۱

طی سالیان اخیر کشورهای عضو اوپک واکنش محدودی در برابر جهانی شدن سریع و گسترده بازارهای نفتی از خود نشان داده‌اند. از زمانی که قراردادهای بلندمدت به صورت مخفیانه بر اساس قیمت‌های ثابت ما بین هر یک از دولت‌های تولیدکننده نفت و تعداد محدودی از شرکت‌های ثروتمند و مسلط به بازار تنظیم می‌شد، زمان بسیاری گذشته و بازار نفت در این مدت، مسیری طولانی را طی کرده است. امروزه بازیگران فراوانی در بازار وجود دارند. انتقال نفت بین بازارهای مختلف به‌طور خودکار به راحتی انجام می‌شوند، سودها کاهش یافته و عوامل غیرکارا از بازار حذف شده‌اند. عرضه نفت منطقه‌ای تر شده و حتی شرکت‌های بزرگ جدید با احتیاط بیشتر به معاملات نفت می‌پردازند. اگر بازار به توسعه خود ادامه دهد، تقاضای زیادی برای نفت و گاز اوپک ایجاد خواهد شد و تقاضا عمدتاً از دخالت‌های سیاسی و استراتژیکی که در گذشته رواج داشت، رهایی خواهد یافت. علاوه بر همه این موارد گسترش بازار نفت باعث افزایش استحکام آن شده و احتمال آن وجود دارد که به نفع اوپک عمل نماید، به‌ویژه اگر در درازمدت کشورهای عضو اوپک درهای خود را بر سرمایه و تجارت بین‌المللی بکشایند.^۲

اوپک و سازمان تجارت جهانی

توسعه اقتصاد و تجارت بین‌المللی منجر به شکل‌گیری یک نظام اقتصادی به هم وابسته جهانی شده است که به سوی تبدیل شدن به یک اقتصاد یکپارچه جهانی دعوت می‌نماید. در فرایند جهانی شدن، اهمیت و نقش نهادهای بین‌المللی اقتصادی پیوسته رو به افزایش است. از مهمترین و تاثیرگذارترین سازمان‌های بین‌المللی جهانی، سازمان تجارت جهانی (WTO) می‌باشد که در سال ۱۹۹۵ در پی توافقات حاصله در گفت‌وگوهای دور اروگوئه در بستر توافق‌نامه عمومی تعرفه و تجارت موسوم به گات که در سال ۱۹۷۴ تاسیس شده بود، تشکیل شد، حوزه فعالیت و دامنه جغرافیایی تحت پوشش WTO نسبت به گات بسیار وسیع‌تر است و سعی دارد اصول عمده گات را که در مورد کالاها بوده است در مورد سایر اقلام نظیر خدمات و حق مالکیت معنوی نیز اعمال کند. تصور عمومی آن است که تجارت جهانی نفت به واسطه مستثنی بودن

۱. مدیر قمی، ۱۳۸۰

۲. بهروزی فر، ۱۳۸۰

مصوب گات در سال ۱۹۷۴، ارتباطی به WTO ندارد. واقعیت آن است که نفت خام در بسیاری از کشورهای واردکننده جهان از حقوق گمرکی معاف بوده و یا تعرفه گمرکی بسیار کمی بر آن اعمال می‌شود و هر چند تعرفه واردات فرآورده‌های نفتی نسبتاً بالا است، این اقلام در مقایسه با سایر کالاها جزو اقلام با تعرفه گمرکی پایین به حساب آمده و به عبارتی مانع تعرفه چندانی بر سر راه تجارت بین‌المللی نفت خام وجود ندارد و تجارت نفت خام تحت پوشش قوانین عمومی تعیین شده در پیمان تجارت آزاد WTO و فصل‌های الحاقی قرار دارد. نفت خام و فرآورده‌های آن هرگز صراحتاً در هفت دوره مذاکرات تجاری گات به جز دور نخست در سال ۱۹۷۴ در ژنو مورد بحث قرار نگرفت و این امر دلایل سیاسی و اقتصادی خاص خود را داشت. اغلب کشورهای صادرکننده نفت آسیا و آفریقا در سال‌های پیدایش گات (تا اوایل دهه ۱۹۶۰)، عملاً مستعمره بوده‌اند و کل زنجیره تولید نفت در این کشورها تحت کنترل شرکت‌های نفت بین‌المللی بود. در اروپا نیز نفت چندانی تولید نمی‌شد و به‌همین خاطر کشورهای اروپایی تعرفه گمرکی چندانی بر نفت و فرآورده‌های نفتی وضع نمی‌کردند. در چنان شرایطی، ارتباط میان کشورهای صادرکننده نفت آسیا و آفریقا و گات بسیار ضعیف بود و این کشورها نیز عملاً کنترلی بر نفت خود نداشتند، بنابراین نتوانستند بر تجارت بین‌المللی آن نیز تاثیر بگذارند.

اما در نیمکره غربی اوضاع به کلی متفاوت بود و تعرفه‌های گمرکی به مشکل عمده‌ای در تجارت نفت و فرآورده‌های آن تبدیل شده بود. ایالات متحده که از نخستین صادرکنندگان نفت محسوب می‌شود پس از جنگ جهانی دوم به یک واردکننده بدل شد. تا سال ۱۹۳۲ واردکنندگان نفت ایالات متحده کاملاً آزاد و معاف از هرگونه عوارض گمرکی بودند، اما از این سال به بعد با تصویب قانون درآمدهای دولت تعرفه‌ای به میزان ۲۱ سنت بر هر بشکه نفت خام وضع شد. در آن زمان ونزوئلا یک صادرکننده عمده نفت و فرآورده‌های نفتی به ایالات متحده بود. با توجه به این که در سال ۱۹۳۲ قیمت نفت خام ایالات متحده ۸۷ سنت در هر بشکه و نفت خام ونزوئلا ۸۱ سنت بود، وضع چنین میزان تعرفه‌ای تاثیر محسوسی بر تجارت نفت میان دو کشور داشت.

با افزایش قیمت نفت، تعرفه‌های ذکر شده اهمیت خود را از دست داد و در برخی موارد نیز به کلی حذف شد. بنابراین از آنجایی که عمده مباحث گات حول محور کاهش تعرفه‌ها دور می‌زد، بحث درباره تعرفه گمرکی نفت و فرآورده‌های آن که بسیار ناچیز بوده یا اصلاً وجود نداشت، بی‌مورد بود. به علاوه آنکه طی دوره‌های نخست مذاکرات تجاری گات، فقط اندونزی (۱۹۵۰)، نیجریه (۱۹۶۰) و کویت (۱۹۶۳) در گات

عضویت داشتند از این رو، و با در نظر گرفتن جنبه‌های سیاسی تولید نفت و برای پرهیز از تنش‌هایی که در مورد کنترل منابع نفتی بروز می‌کرد، کشورهای عضو گات، که عمدتاً از کشورهای مصرف‌کننده بودند، نفت را از دستور کار مذاکرات گات خارج ساختند. اما هر چند نفت و موضوعات مرتبط با آن در مذاکرات به‌طور مستقیم مورد اشاره قرار نمی‌گرفتند، هیچ قانون یا دستورالعملی در مستندات گات یا WTO یافت نمی‌شود که نفت و محصولات مرتبط با آن را از دستور کار مذاکرات گات و WTO خارج کند. در واقع طی دوره‌های مختلف مذاکرات تجاری گات، نفت و فرآورده‌های آن بارها به صورت غیرمستقیم موضوع مذاکرات بوده و قوانین و مقررات متعددی که تاثیر ملموسی بر صنعت و بازارهای جهانی نفت داشت از سوی کشورهای عمده صادرکننده نفت مطرح و مورد مذاکره قرار گرفت. بسیاری از این مقررات و قواعد در ابتدا تحت عنوان مقررات اختیاری معرفی، ولی سپس به صورت قواعد اجباری و الزام‌آور به مجموعه مقررات واحد WTO اضافه شدند.

در خلال دهه ۱۹۶۰ تولید نفت تحت کنترل شرکتهای نفتی چند ملیتی بود. در ایالات متحده که عمده‌ترین بازار نفت محسوب می‌شد، دولت قانون کنترل اجباری واردات را در مارس ۱۹۵۹ وضع کرد. از آن زمان به بعد، واردات نفت خام یا هرگونه فرآورده نفتی، بدون دریافت مجوز امکان‌پذیر نبود. اما این امر اختلالات بازرزی را در تجارت بین‌المللی نفت و فرآورده‌های آن به‌وجود آورد که هرگز در مذاکرات گات به بحث گذاشته نشد.

با ملی شدن صنعت نفت در اغلب کشورهای صادرکننده نفت در خلال دهه ۱۹۶۰، ایالات متحده تلاش‌هایی را در جریان مذاکرات تجاری دور توکیو (۱۹۷۳-۱۹۷۹) برای مطرح کردن محدودیت صادرات و مالیات بر صادرات نفت آغاز کرد. آغاز این حرکت از دولت نیکسون بود که در سال ۱۹۷۳ برنامه محدودیت (سه‌میه‌بندی) اجباری واردات نفت را به‌دلیل کمبود عرضه داخلی لغو و به‌طور موقت صادرات آن را ممنوع اعلام کرد. اما اقدام دولت نیکسون با مخالفت‌های جدی از سوی کشورهای صنعتی (ژاپن، فرانسه، کانادا) و کشورهای در حال توسعه رو به‌رو شد و عملاً ناکام ماند.

در دهه ۱۹۷۰ انتقاد علیه شرکتهای چند ملیتی شدت یافت و کشورهای صادرکننده نفت، توانستند سیاست‌های نفتی خود را بر افزایش قیمت‌های نفت و کنترل تولید، بنا کنند. آنها به این هدف خود رسیدند، ولی به‌موازات این فرآیند کشورهای عضو اوپک هر روز بیش از پیش از مجامع جهانی فاصله می‌گرفتند. اعضای اوپک قدرتی

افسانه‌ای برای سازمان خود متصور بودند و به‌همین خاطر به اهمیت استراتژیک نفت برای کشورهای عمده واردکننده که اعضای با نفوذ گات نیز بودند، توجهی نمی‌کردند. مذاکرات دور توکیو به گسترش قابل ملاحظه دامنه شمول نظام تجارت آزاد گات منجر شد. در مفاد توافقنامه گات موضوعاتی گنجانده شد که تأثیر بالقوه غیرمستقیمی بر نفت و فرآورده‌های نفتی داشت، از جمله موضوع پارانها، موانع فنی بر سر راه تجارت آزاد و رویه حل و فصل مناقشات؛ مواردی بودند که بخش نفت را تحت تأثیر قرار می‌دادند. در خلال مذاکرات گات هیچ موضوع مستقیمی در ارتباط با صنعت یا موضوعی که پیامدهای خاصی برای کشورهای صادرکننده نفت داشته باشد، مطرح نشد. ممکن است دلایل این امر آن باشد که اولاً، توافق‌نامه گات در آن دوره جنبه الزام و اجبار نداشت و ثانیاً، فقط سه کشور عضو اوپک در گات عضویت داشته‌اند. شاید این دلایل صحت داشته باشد، ولی واقعیت این است که در همان دوره سایر کشورهای صادرکننده نظیر کانادا و نیوزیلند، با پیش‌بینی عواقب توافقی‌های گات و پیامدهایی که مصوبات گات می‌توانست بر اقتصاد آنها داشته باشد، فعالانه در مذاکرات شرکت نموده و تلاش کردند آثار سوء مصوبات گات را به حداقل ممکن کاهش دهند. اعضای اوپک نیز با توجه به اینکه سه کشور از میان آنها در گات عضویت داشتند، به‌خوبی می‌توانستند از آنچه در مذاکرات گات می‌گذشت مطلع شوند و به‌طریقی در این مذاکرات دخالت کنند و برای حفظ منافع خود بر آن تأثیر بگذارند. اما چنین چیزی اتفاق نیفتاد و اوپک و اعضای آن از شکل‌گیری یک نظام تجارت آزاد چند جانبه در جهان بی‌اطلاع بودند.^۱

در حال حاضر با به‌عضویت درآمدن کشورهای ونزوئلا در سال ۱۹۹۰ و قطر و امارات متحده عربی در سال ۱۹۹۶ در سازمان تجارت جهانی و تلاش سایر اعضای اوپک جهت عضویت در این سازمان، اوپک در تلاش است تا به‌عنوان عضو ناظر در این مذاکرات شرکت کند، با توجه به اینکه کشورهای عضو اوپک جزو کشورهای در حال توسعه می‌باشند و اقتصاد آنها متکی بر ذخایر طبیعی است، اثرات WTO بر این کشورها بر حق حاکمیت بر ذخایر طبیعی و مزیت‌های نسبی آنها متمرکز می‌باشد لذا کشورهای عضو اوپک می‌بایستی برای افزایش قدرت چانه‌زنی نسبت به هماهنگی بین منافع و دیدگاه‌های خود با یکدیگر، کوشا باشند.^۲

۱. زمینز گوئرا، ۱۳۸۱

۲. بهروزی فر، ۱۳۸۰

۳. توجه به انرژی‌های جایگزین

امنیت انرژی به معنای در دسترس قرار داشتن حامل‌های انرژی برای کلیه مردم جهان، بدون به خطر انداختن معیارهای زیست محیطی است. این مفهوم شامل تمام منابع انرژی می‌گردد و تنوع بخشی به حامل‌های انرژی از اصولی است که مصرف‌کنندگان عمده انرژی در جهت تقویت آن حرکت می‌کنند. ترکیب انرژی مصرفی در کشورهای مختلف، تحت تأثیر عوامل متعددی شکل می‌گیرد که از میان آنها، منابع و مواهب طبیعی کشورها، سطح توسعه یافتگی اقتصادی، شرایط فنی، ابزار و شیوه‌های تولید و نهایتاً سیاست‌های دولتها به خصوص در قیمت‌گذاری حامل‌های انرژی را می‌توان نام برد. با توجه به اینکه بیش از ۶۰ درصد سبد مصرفی انرژی جهان را نفت و گاز طبیعی تشکیل می‌دهد، در مقطع نظم نوین جهانی، مصرف‌کنندگان عمده نفت و گاز، تلاش زیادی جهت جایگزینی حامل‌های دیگر انرژی به جای این دو حامل اصلی انرژی انجام دادند^۱.

تلاش جهت بهره‌گیری از منابع انرژی تجدیدپذیری چون انرژی زمین‌گرمایی، خورشیدی، بادی، انرژی جزر و مد و امواج دریا و انرژی هسته‌ای تلاش‌هایی بود که در این زمینه صورت گرفت. در میان انواع حامل‌های انرژی جایگزین، انرژی هسته‌ای به عنوان گزینه‌ای برای هزاره جدید، بیش از سایر حامل‌های انرژی مورد توجه قرار گرفت^۲.

این فعالیت‌ها تا اواسط دهه ۱۹۹۰ تأثیراتی را به همراه داشت، اما با حرکت به سمت سال‌های پایانی مقطع نظم نوین، رشد سریع تقاضا برای نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه به خصوص کشورهای بزرگی همچون هند و چین، این تأثیرات را خنثی کرد. اگرچه جایگزینی حامل‌های دیگر انرژی به جای نفت و گاز در کوتاه‌مدت و میان‌مدت بسیار مشکل و پرهزینه است و به لحاظ جغرافیایی نیز قدرت انتخاب زیادی برای کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز در شرایط کنونی وجود ندارد، اما این مسأله همچنان در محور سیاست‌گذاری‌های کشورهای عمده مصرف‌کننده انرژی قرار دارد.

۴. رکود در وضعیت رشد اقتصاد جهانی

در اواخر دهه ۱۹۶۰ افزایش تولیدات جهانی ناشی از رشد و توسعه اقتصادی اروپا و

۱. زنگنه، ۱۳۸۲

۲. سلطانی، ۱۳۸۳

ژاپن، منتهی به‌عرضه بیش از تقاضا در بازارهای جهانی و در نتیجه کاهش قیمت‌ها و سوددهی در بخش‌های صنعتی گردید. شرایط پیش آمده، رکود و آفت شدید اقتصادی در آمریکا را به همراه داشت. این وضعیت و پیامدهای آن در دهه ۱۹۷۰ نیز ادامه یافت. در این مقطع تأثیر غیر قابل انکار قیمت‌های نفتی بر کشورهای شمال (که عمدتاً در دست کشورهای جنوب بود) حائز اهمیت است، چرا که در این دهه افزایش قیمت نفت مانع تحمیل بیکاری پنهان توسط کشورهای غربی بر کشورهای پیرامونی شد. با این همه ایالات متحده با ارائه راهکارهای مشورتی و تشکیل گروه ۷ سعی نمود تا موقعیت سیاسی خویش را در جهان حفظ کند.

با ورود به دهه هشتاد، اقتصاد جهانی در اثر استقراض غیرمعقول بسیاری از کشورهای در حال توسعه، با بحران جدیدی به نام بحران بدهی و استقراض درگیر شد. این مسأله کشورهای زیادی را با مرگ اقتصادی رو به‌رو ساخت. در دهه هشتاد علاوه بر ظهور بحران فوق، شاهد بروز دو حادثه دیگر در اقتصاد جهانی بودیم. نخست ظهور بحران آسیایی و دوم کینزیسیانیزم نظامی ریگان که منجر به رکود اقتصادی شدید و بیکاری گسترده در آمریکا گردید. در نتیجه آشفتگی‌های موجود در سطح جهانی و رقابت سنگین تسلیحاتی بین آمریکا و شوروی، رقیب شرقی از هم فروپاشید و جهان از سال ۱۹۹۰ وارد دوره جدیدی گردید. در این دهه جهانی شدن اقتصاد به‌عنوان وجه مشخص و گرایش نظام نوین بین‌المللی سبب شد تا در اواسط دهه ۹۰ مبادلات تجاری سیر صعودی به خود بگیرد. نگاه‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به سمت توسعه همه‌جانبه اقتصادی بر مبنای ظرفیت‌های جهانی معطوف گشت و کشورهای مختلف، هریک تلاش نمودند تا ضمن رهایی از رکودهای مخرب دهه‌های اخیر، به سمت دوره تحول یا چرخش رو به بالا حرکت نمایند. سازمان تجارت جهانی با ایده‌های جهانی متولد این اراده طولانی بود و تلاش نمود تا به عنوان رسمی‌ترین ارگان در امر تجارت جهانی، راه را برای توسعه طولانی جهان مدرن هموار نماید.^۱

آمار رشد اقتصادی جهان که هر ساله توسط صندوق بین‌المللی پول (IMF) ارائه می‌شود، حاکی از چگونگی روند توسعه اقتصادی در سطح جهان در مقطع نظم نوین جهانی می‌باشد. در اواسط دهه ۹۰، اثرات توسعه اقتصادی منجر به افزایش تقاضای جهانی انرژی و خاصه نفت گردید. اما روند افزایش قیمت نفت به واسطه افزایش تولید همراه با کاهش مصرف نفت، محدود گردید. با ظهور بحران آسیایی در سال ۱۹۹۷ و

کاهش فعالیت‌ها در ژاپن و اروپا، مصرف جهانی نفت کاهش یافت و منجر به کاهش قیمت‌ها گردید. اما پس از آن، از سال ۱۹۹۹ روند رشد اقتصاد جهان بهبود یافت. افزایش رشد اقتصاد جهانی در این سال‌ها، افزایش تقاضای جهانی نفت و در نتیجه بهبود شرایط حاکم بر بازار نفت اوپک را به همراه داشت.

۵. روند تولید نفت خام در کشورهای غیر اوپک

علاوه بر کشورهای عضو سازمان اوپک، در سطح جهان کشورهای دیگری نیز وجود دارند که دارای منابع نفت می‌باشند. تفاوت عمده ما بین این کشورها و کشورهای عضو اوپک در دو مسأله است، نخست اینکه ذخایر این کشورها در مقایسه با ذخایر نفت کشورهای عضو اوپک نسبتاً محدود است و دوم آنکه هزینه تولید در این کشورها بالاتر از کشورهای عضو اوپک است و در نتیجه در شرایط پایین بودن بهای نفت، تولید از این منابع غیراقتصادی شده و ناگزیر به توقف تولید هستند. منابع نفت آلاسکا، سبیری، «استریپر» آمریکا و به میزانی کمتر نفت دریای شمال، از این جمله‌اند.^۱

در سال‌های نظم نوین جهانی، بسیاری از کشورهای تولیدکننده غیر اوپک به سرمایه‌گذاری عظیمی در صنعت نفت و اعمال راهکارهایی جهت مقرون به صرفه شدن و اقتصادی شدن تولید پرداختند و در نتیجه با کاهش هزینه‌های تولید به استخراج نفت روی آوردند. با گذشت زمان و افزایش تولید کشورهای غیر اوپک چگونگی روند تولید این گروه از تولیدکنندگان به عنوان مسأله‌ای موثر بر عملکرد سازمان اوپک مطرح شد.

۶. سیاست‌های زیست محیطی و تأثیر آن بر مصرف نفت

دهه ۱۹۹۰ را می‌توان دوران تشدید توجه و نگرانی جامعه بین‌المللی به مسائل زیست‌محیطی دانست. این موضوع اگرچه سبب شد تا پیشرفت قابل توجهی در زمینه بهبود کیفیت زیست محیطی فرآورده‌های نفتی به ویژه در بخش پالایش صورت بگیرد و تحولات مثبتی به همراه داشته باشد اما از سوی دیگر به دستاویزی برای فشار بیشتر بر مصرف نفت تبدیل شده است.

از جمله این مسائل می‌توان به پیمان کیوتو اشاره کرد. پروتکل کیوتو که در سال ۱۹۹۷ در ژاپن منعقد شد، ثمره جلسات و کنفرانس‌های متعددی بود که در طی آن محققان و دانشمندان کشورهای مختلف در زمینه مسائل تغییر اقلیم و گرم شدن

کره‌زمین به بحث و تبادل نظر با یکدیگر پرداخته بودند و نتایج حاصله نشان داد که مطالعات انجام شده در این زمینه قابل اطمینان است. بر این اساس، تعدادی از کشورهای جهان با استناد به نتیجه مطالعات و بررسی‌های انجام شده در چارچوب پیمانی موسوم به پیمان کیوتو توافق کردند تا میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای و به‌ویژه دی‌اکسیدکربن را در سطح جهان کاهش دهند^۱. انجام این توافقات منجر به کاهش مصرف نفت در سطح جهان می‌شود. بر حسب محاسبات انجام شده توسط دبیرخانه اوپک در صورت به کارگیری استانداردهای اعلام شده در زمینه کاهش دی‌اکسیدکربن، تقاضای نفت اوپک تا سال ۲۰۲۰ بین ۲ تا ۷ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد داشت. این در صورتی است که بدون اعمال استانداردهای اعلام شده، میزان افزایش در حد ۱۴ میلیون بشکه در روز خواهد بود. میزان اختلاف در آمد اوپک از این نظر سالانه بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار در سال خواهد شد و کاملاً آشکار است که اتخاذ چنین سیاست‌هایی می‌تواند بر عملکرد سازمان اوپک و سیاست‌های آن موثر باشد^۲.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در این مقاله تلاش گردید تا با توجه به فضای بین الملل پس از جنگ سرد (مقطع نظم نوین جهانی)، مجموعه عوامل بین‌المللی مؤثر بر عملکرد سازمان اوپک مشخص و سپس به چگونگی تاثیر این عوامل بر عملکرد سازمان اوپک، در مقطع نظم نوین جهانی پرداخته شود. بررسی عملکرد سازمان اوپک در طی سه دهه شصت، هفتاد و هشتاد، بیانگر تاثیر مثبت تشکیل سازمان اوپک بر عملکرد کشورهای صادرکننده نفت جهان سوم بود، زیرا تشکیل سازمان اوپک سبب شد تا کشورهای صادرکننده نفت برای چندین دهه با اتکا به قدرت سازماندهی شده خود از نقش موثرتری نسبت به گذشته برخوردار شوند.

با فروپاشی نظام دو قطبی و عدم استقرار نظامی جانشین، انتظار می‌رفت تا اعضای اوپک با اتکا به قدرت تولید نفت خود و برخورداری از ذخایر عمده انرژی جهان، به وزنه سیاسی قابل توجهی در نظام بین‌الملل تبدیل شوند. اما مجموعه‌ای از عوامل درون سازمانی و برون‌سازمانی سبب شد تا عملکرد سازمان، نتیجه‌ای غیر از این در بر داشته باشد. در این مقاله که تنها به بررسی تاثیر متغیرهای برون‌سازمانی یا بین‌المللی

۱. رضایی، ۱۳۸۳.

۲. مدیر فسی، ۱۳۸۰.

بر عملکرد سازمان اوپک پرداخته شده است، عنوان گردید که مجموعه‌ای از:
الف. سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در زمینه انرژی و نفت، خصوصاً
سیاست‌های این کشور در برابر کشورهای منطقه دریای خزر، نظارت آمریکا بر سیاست
انرژی کشورهای نفت خیز و اعمال سیاست‌های تحریم اقتصادی علیه برخی از کشورهای
مهم تولیدکننده و صادرکننده نفت؛

ب. تشدید روند جهانی شدن از آغاز دهه ۱۹۹۰ و متاثر ساختن تمامی
جنبه‌های زندگی انسان؛

پ. رکود در وضعیت رشد اقتصاد جهانی؛

ت. افزایش تولید نفت خام در کشورهای غیرعضو اوپک؛

ث. توجه به انرژی‌های جایگزین؛

ج. اعمال سیاست‌های زیست‌محیطی، که عملکرد سازمان را در مقطع نظم نوین
تحت تاثیر قرار می‌دادند، سبب گردیدند تا سازمان اوپک در دوران گذار پس از جنگ
سرد نتواند در جهت بهبود جایگاه خویش در نظام بین‌الملل حرکت کند.

منابع

۱. اسدی، بیژن؛ (۱۳۸۱). خلیج فارس و مسائل آن. تهران. نشر سمت.
۲. بهروز یفر، مرتضی؛ (۱۳۸۰). اوپک و جهانی شدن اقتصاد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته اقتصاد انرژی مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی.
۳. بررسی تحولات خاورمیانه در کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا. (۱۳۷۳). فصلنامه خاورمیانه، سال اول. شماره ۲. پاییز. نشر مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۴. دهشیار، حسین؛ (۱۳۸۲). سیاست خارجی آمریکا در آسیا. تهران. نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۵. رضایی، فرهاد؛ (۱۳۸۳). پیمان کیوتو یک فرصت بزرگ است. مجموع مقالات نفت و انرژی امروز و فردا. تهران. شبکه‌ی اطلاعات رسانی نفت و انرژی.
۶. رضوی، حشمت‌ا...؛ (۱۳۸۰). اوپک و سیاست نفتی جمهوری اسلامی ایران. تهران. نشر چاپخش.
۷. زنگنه، بیژن؛ (۱۳۸۲). ضرورت سرمایه‌گذاری برای افزایش ظرفیت‌های تولید. ماهنامه اقتصاد انرژی. شماره ۶۰. خرداد ماه.
۸. ژیمنز گوترا، آندریا؛ (۱۳۸۱). سازمان تجارت جهانی و نفت. مجله اقتصاد انرژی.

شماره ۴۳. آذر ماه.

۹. سلطانی، مریم؛ (۱۳۸۳). انرژی هسته‌ای: گزینه‌ای برای هزاره جدید. مجموع مقالات نفت و انرژی امروز و فردا. تهران. شبکه اطلاعات رسانی نفت و انرژی.
۱۰. مدیرقمی، رضا - محمدی، علیرضا - سعید خوشرو؛ (۱۳۸۰). اوپک موقعیت و دیدگاه‌ها. تهران. نشر کویر.
۱۱. موحدی، روح‌ا...؛ (۱۳۸۳). سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ۲۰۰۱ - ۱۹۹۱. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان.
۱۲. یزدان‌پناه، کیومرث؛ (۱۳۸۱). جهانی شدن اقتصاد. روزنامه همشهری. ۱۳۸۱/۶/۱۱.

